ما شاء اللہ لا قوۃ الا باللہ

الحمد للہ کتاب معتبر و مستند سوانح عمری حضرت شاہ شرف الدین بو علی قلندر
بحشتی ہند کہ صوفیہ کرام مشتاق بودند

مصنفہ

حضرت محمد رکن الدین صاحب بن قدوۃ الواصلین معین الدین صاحب بن قدوۃ المتوکلین شیخ المشائخ عبد الصمد



رحمۃ اللہ علیہ مرید حضرت مخدوم جلال الدین کبیر الاولیاء پانی پتی قدس اللہ سرہ العزیز

حسب فرمائش

منشی شیخ محمد عبد الحق صاحب ممبر میونسپل کمیٹی شاہ آباد جناب حافظ سیف الدین
احمد پانی پتی چشتی نظامی طبع شد

در مطبع بلالی اسٹیم واقع ساڈھورہ (انبالہ) طبع شد

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی خلق المعرفة ذاته وکمال صفاته وجعل المحبة وسیلة
الی وصاله والصلوة علی [illegible] محمد الذی کان نفسه من نور الله وظهوره
سبباً لظهور الولایة وعلی آله واصحابه الراشدین المتین المهدیین اجمعین
اما بعد چنین گوید فقیر حقیر خادم الفقرا محمد رکن الدین بن [illegible]
[illegible] الدین بن قدوة المتقین شیخ المشائخ [illegible] که از مدتها در دل
[illegible] بود که [illegible] اخبار حضرت قطب الاقطاب والاولیا
[illegible] حضرت شاه شرف الدین بوعلی قلندر قدس الله سره العزیز مطابق
[illegible] کذات گرامی حضرت [illegible] قدس سره [illegible] یکی از
[illegible] حضرت [illegible] است [illegible]
[illegible] قطب [illegible] حضرت مخدوم شیخ
[illegible]
[illegible] حضرت [illegible] زبان [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] بزرگوار ایشان
[illegible]

برآمده در ملک عراق رسیدند برائے مصلحتے مدت ده سال در ملک عراق اقامت
داشتند چوں پدر بزرگوار حضرت مخدوم قدس سره در کسب سپه گری نادر العصر
بودند و در شجاعت و تهور ثانی نداشتند این خبر بوالی ایران رسیده ایشانرا باعزاز
تمام و افتخار مالاکلام پیش خود طلبیده نوکر خود ساخت و سپه سالار جیش خود کرد نام
شریف ایشاں فخر الدین بود ازاں روزے که ایشاں سپه سالار لشکر عراق
شدند ملقب بسالار فخر الدین شدند و در ملک عراق تولد سالک مسالک طریقت الحقیقت
شیخ المشائخ حضرت شیخ نظام الدین قتال عراق عرف شیخ صوفی که پسر کلاں سالار
فخر الدین برادر عینی حضرت مخدوم قدس سره شده بود برائے همیں ایشانرا نسبت
ایران میکنند بعد از تولد حضرت نظام الدین قتال شش سال لطف لطیف حضرت قدس
سره ذات پشت پدر در رحم والده حضرت که اسم مبارک ایشاں حضرت بی بی جمال بود
شب جمعه دو پاس گذشته تاریخ هفتم شهر ذیقعده ۲۲ سنه پانصد و بست و چهار
هجری قرار گرفته بود پس حضرت سالار فخر الدین بموجب حکم رسول مقبول صلے الله علیه
وسلم جمیع دولت و اسباب را گذاشته متوجه هندوستان شدند هر چند والی ایران
ایشانرا استدعا بسیار نمود قبول نکردند کوچ کرده بقصبه پانی پت رسیدند و با جمعیت
انصار بایں اقامت داشتند به جماعت کثیر افغنه که قدیم متوطن خطه پانی پت
بودند و کسب سپه گری میکردند و ملقب بسالاری بودند بلکه ایشانرا سالار میگفتند و کسے
افغان نمیگفت پدر بزرگوار حضرت مخدوم را باعزاز تمام در محله خود بردند و جائے پاکیزه برائے
سکونت ایشانرا دادند برائے آنکه اینها شنیده بودند که حضرت سالار فخر الدین سپه سالار
ملک عراق اند بسیار اعزاز میکردند بعد از گذشتن مدت شش ماه و ماه رجب روز پنجشنبه

تولد حضرت مخدوم قدس سره در خطه پانی پت شد نقل است که هنگام غسل دادن دایه
بعد از تولد حضرت مخدوم کلمه طیب و کلمه شهادت و دیگر ادعیه میخواندند چنانچه دایه و والده
شریفه ایشان در دل هراس کردند از غیب ندا شنیدند که سعیده مترس حق سبحانه
تعالی قطب زمانه عارف ربانی پیدا کرده عالم را از ذات شریف این پسر فیض خواهد
رسید خاطر خود جمع دار بعده حضرت مخدوم در کنار مادر خود تربیت و پرورش مییافتند
گویند که در ماه رمضان المبارک در روز شیر از پستان مادر نمیمکیدند هرگاه که وقت
افطار میشد میمکیدند و ایام شیرخوارگی بماه رمضان المبارک همین حالت بود نقل
است که مولنا جمال الدین استاد حضرت مخدوم قدس سره حضرت مخدوم را که
در آن وقت سن شریف ایشان به هفت سالگی رسیده بود برای آوردن روغن
بخانه پیرا نام روغنگر فرستاد حضرت مخدوم بموجب امر استاد بخانه پیرا روغنگر
تشریف ارزانی فرمودند و آن روغنگر در خانه افتاده بود و زن آن بر ساق که بزبان
هندی گجور میگویند بریان میکرد باعث این بود که روغنگر نذر بزرگی بر خود مقرر کرده
بود که چشم او درد میکرد که اگر فرصت شود این قدر بنا بر سر خود کرده بمزار شریف
آن بزرگ بیایم قضا کار بعد فرصت از درد چشم از دل آن روغنگر فراموش
شد تا هزار امروز آن روغنگر نابینا شد پس بعد از دیری مجذوبی بود آن روغنگر
را اطلاع داد که فلانه چشم تو بینا نخواهد شد تا ادمیکند نذر فلان بزرگ که بر ذمه تست
خبری آن روغنگر را یاد آمد چون وقت آمده اسباب سفر مهیا کرد بعد از آن زن روغنگر
حضرت مخدوم را جواب داد که امحال روغن بدست نمی‌آید چرا که شوهر من در خانه
نابینا افتاده است و ما چرا غیست که من برای زاد راهش این بر ساق تیار میکنم

حضرت مخدوم فرمودند تا کر روغن نخواهد داد شوهرت بینا نخواهد شد بعده حضرت مخدوم
مراجعت فرمودند و باستاد جواب دادند قصه مختصر آں روغن گر را بے شده یک
منزل رفته بود که آں بزرگ باں روغنگر ملاقی شده فرمود که اے پیر امن فلاں بزرگم
کنذر من قبول کرده بودی الحال چشم تو روشن نخواهد شد تا که آں پسر کنجانه تو برائے
روغن مولنا جمال الدین آمده بود که نام او شرف الدین است نگوید او قطب وقت
و قلندر است برو پیش همون پسر اولاً سلام برساں بعده از و دعا بخواه روغنگر همچناں
کرد از برکت دعائے حضرت مخدوم چشم او روشن گشت اذ السعید من سعد
فی بطن امه نقل است که حضرت مخدوم قدس سره گاه گاه در ایام طفولیت
همراه کودکان برائے تماشائے صحرائے در مقام که بهگوتی نام دارد و جنگل عظیم است
در آنجا شیراں اکثری بودند تشریف میفرمودند شیراں برائے زیارت آنحضرت
مے آمدند کودکان همراهی مے ترسیدند حضرت میفرمودند که مترسید برائے سواری
شما مے آیند کودکان سوار میکردند نقل است که چوں سن شریف حضرت مخدوم
پانزده سالگی رسید و از حفظ قرآن مجید و از کسب فن نظم و نثر و عروض و قافیه
و لغت حاصل نمودند روزے بخدمت والدین خود حضرت مخدوم التماس نمودند
که اگر فرمایند برائے کسب علوم دینی بدهلی بروم والدین حضرت مخدوم چنانچه شفقت
مادر و پدر است فرمودند پسر ما میخواهیم که ترا گوشه الی نگنیم چنانچه برادرکلاں تو
جلال الدین عراقی را کرده ایم حضرت مخدوم بطریق تجاهل عارفانه استفسار
فرمودند که ایحضرت در کدخدائی چه فائده است حضرت سالار فخرالدین فرمودند که
درین سه فائده است اول آنکه درین کدخدائی ادائے امر خدا تعالی و رسول مقبول

و رضامندی ایشان چنانچه در نص و خبر است صحیح که فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم که امتیان من نکاح کنید تا شما را فرزندان شوند و فرزندان فرزندان شما و ایشان امتیان من باشند و از کثرت امت در میان پیغمبران مرا فخر خواهد شد اگرچه سقط است و در خبر النکاح من سنتی فمن رغب عن سنتی فلیس منی و در نص فانکحوا ما طاب لکم واقف شد دویم رضامندی مادر و پدر سویم فرزندان بیشوند بعد مردن مادر و پدر را بفاتحه و خیرات یاد کنند حضرت مخدوم فرمودند که هرچه فرمودند راست است لیکن الحال چه شود راست او را از علم دینی که بر همه مسلمانان فرض است فارغ شوم بعد از آن هرچه رضای مولانا خواهد شد بیان از آن حضرت مخدوم از خدمت والدین رخصت شده راهی جانب دهلی گردیدند بعد از ... رسیدند در مقام قطب الاقطاب حضرت خواجه قطب الدین بختیار کاکی اوشی قدس سره سکونت گرفتند و پیش دانشمندان بکسب علوم دینی مشغول شدند تا آنکه بیست و چهار سال کسب علوم دینی نمودند و عبادت حق تعالی از روزه و نماز بجای آوردند که ... سخنان شیخ تحقیق نکردند و قناعت پیش گرفتند و چهل سال صائم الدهر و قائم اللیل بودند بعده تمام دانشمندان دهلی جمع شدند با حضرت مخدوم مباحثه میکردند حضرت مخدوم از قوت علم ظاهری و از قوت عرفان باطنی هریکی را جواب شافی ... ساکت میکردند بعده جمیع دانشمندان گفتند که این شرف الدین میان ما بزرگ تر است چنانچه مولانا قطب الدین و مولانا وجیه الدین پائلی و قاضی ... الدین گجراتی و قاضی حمید الدین صدر شریعت و مولانا فخر الدین ناقلی و مولانا نصیر الدین ... و مولانا نجم الدین سمرقندی و مولانا

قطب الدین مکی و مولنا احمد بخاری و مولانا صوفی وغیره علما آں وقت که در علم ظاهری
نادر العصر بودند و از عرفان هم بهره میداشتند حضرت مخدوم را بیک اتفاق
اجازت فتوی و درس گفتن دادند حضرت مخدوم از ایشان قبول کردند تا مدت چهل سال
به تدریس علوم دینی و فتوے در روز و شب بیاد حق تعالی در ذکر و فکر مشغول بودند روزے
حضرت مخدوم تنها نشسته مطالعه مسائل میکردند شخصے از غیب آواز داد که اے
شرف الدین ترا برائے قیل و قال ظاهری نه آفریده اند وقت خود ضائع مکن حضرت
مخدوم کتاب را از دست نهاده متنبه شدند پس و پیش یمین و یسار نظر کردند کسے را
نیافتند و استغفار خواندند و وضو تازه ساخته دوگانه ادا کرده مشغول کتاب شدند
در آنوقت سن شریف حضرت مخدوم هشتاد سال بود روز دویم حضرت مخدوم
در خواب دیدند که گویا همون شخص همون سخن میگوید ایشان برخاستند و وضو تازه
ساخته دوگانه ادا کردند و استغفار خواندند و فرمودند که عجب وسوسه شیطانی است
بعده نماز تهجد خواندند و بیاد حق مشغول شدند شب سوئم چون وقت در رسید و فتح
باب شد و نصف شب گذشته بود که حضرت امیر المؤمنین باب مدینه علم ابن عم
رسول مقبول صلی الله علیه وسلم اسد الله الغالب امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب
کرم الله وجهه تشریف آوردند و فرمودند که اے شرف الدین برخیز و وضو و غسل
بجا آورده دوگانه ادا کن حضرت مخدوم از خواب بیدار شدند چه بینند که حضرت
امیر المؤمنین شاه تشریف میدارند ایشان در پائے حضرت شاه افتادند و قدمبوس
نمودند حضرت امیر المؤمنین دست ایشان گرفته بلطف برپا نموده فرمودند که زود
وضو و غسل و دوگانه ادا کرده بیا حضرت مخدوم حسب فرموده حضرت شاه غسل

دو دوگانہ بجا آوردہ بخدمت حضرت شاہ آمدند حضرت شاہ ایشاں را ہرچہ علم صوفیہ
و علم سینیہ بود تمام و کمال عطا فرمودہ بجانب رسول مقبول صلے اللہ علیہ وسلم
بردہ مراتب قطبیت و قلندری بموجب امر الٰہی حضرت مخدوم را دھانیدہ و
فرمودند کہ اے شرف الدین کہ تو از آن ماستے و ما از آں لیکن تو برائے دستور
طریق صوفیہ بیعت ظاہری بقطب الدین بختیار کاکی اوشی خواہی کرد و را نیز
حکم است او لا ترا خواجہ قطب الدین بختیار کاکی خواہد طلبید المرام علی الصباح
آں روز قطب الاقطاب و الاولیا حضرت خواجہ قطب الدین بختیار کاکی حضرت
زبدۃ الواصلین سلطان العارفین حضرت شیخ شہاب الدین عاشق خدا را برائے
طلب حضرت مخدوم فرستادند حضرت شیخ شہاب الدین عاشق خدا ہرچہ حضرت
خواجہ قطب الدین بختیار کاکی فرمودہ بودند بخدمت حضرت مخدوم اظہار کردند حضرت
مخدوم ہموں وقت ہمراہ حضرت شیخ شہاب الدین راہی شدند بخدمت حضرت
خواجہ قطب الدین بختیار کاکی رسیدند حضرت خواجہ قطب الدین قدس سرہ
استقبال نمودند و معانقہ فرمودند و ہردو قطب در حجرہ درآمدند بعد از یکپاس
برآمدہ رخصت شدند حضرت مخدوم در مقام خواجہ قطب الدین بختیار کاکی در حجرہ شیخ
شہاب الدین عاشق خدا سکونت میداشتند و کسب صوفیہ میکردند و با حضرت
شیخ شہاب الدین عاشق خدا صحبت برائے ہمیں حضرت مخدوم و حضرت شیخ
شہاب الدین عاشق خدا را پیر صحبت خود میگفتند حضرت مخدوم تا مدت دہ
سال در دہلی سکونت داشتند بعدہٗ حضرت مخدوم در خطہ پانی پت تشریف
آوردند و در حویلی خود اقامت داشتند روزے وقت صبح بود حضرت مخدوم

دردہلیز حویلی خود نشستہ بود کہ مبارز خان نام سالہ بچہ کہ در شکل خود صاحب جمال بود
پیش دروازہ میگذشت نظر مبارک حضرت مخدوم بروی افتاد حضرت مخدوم
فرمودند اے پسر بیا مبارز خاں پیش حضرت مخدوم آمد و تسلیمات بجا آورد حضرت
مخدوم پرسیدند کہ نام تو چیست آں بچہ جواب داد کہ نام من مبارز است حضرت
مخدوم در حق او بسیار الطاف فرمودند و دست مبارک خود بر سر و پشت وی فراز
کردند و فرمودند کہ ہر روز پیش من مے آمدہ باشی بعدہٗ رخصت شد از اں روز بلا ناغہ بخدمت
حضرت مخدوم مے آمد و حضرت مخدوم مہربانی میفرمودند حتے کہ مقبول الٰہی شد و آخر
شہید گشت و سبب شہادت ایشاں ایں بود کہ روزے مبارز خاں در خدمت
حضرت مخدوم التماس نمود کہ بحضرت روشن است کہ پدر من وفات یافتہ است
و چنداں در خانہ خود نیست کہ اوقات تواں بسر برد حضرت مخدوم فرمودند کہ خزانہ
الٰہی موجود است ہرچہ خواہی بگیر بیجا نشان دادند چنانچہ مبارز خاں از انجا ہرچہ
میخواست میگرفت و خرچ میکرد و برادرانش کہ سالار بودند بریں حسد بردند گویند کہ
دراں وقت خوجہ بہروز نامی خوجہ سرا از اں بادشاہ علاء الدین دہلوی حاکم خطہ
پانی پت بود چند کس سالاراں جمع شدہ پیش آں خوجہ سرا اظہار کردند کہ مبارز
نام پسر بیوہ زن است و در زمان سابق محتاج نیاں شب بود الحال گنجے
یافت کہ چند اشرفی را ہر روز خرچ میکند او را بحضور خود طلبیدہ و در حبس کردہ
مال از و بگیرند خوجہ سرا بسبب حطام مال مبارز خاں طلبید و در قید ساخت
ہر چند کہ گفت نشان مال بدہ کہ گنج از کجا یافتہ مبارز خاں چونکہ او را قوت دیگر
بود جواب داد کہ اے بے حیا پیش من خزانہ الٰہی موجود است ہرچہ میخواہم خرچ

میکنم نشان از کجا بدہم چوں ایں سخن تاں خوجہ سرا شنید گراں وتلخ نمود حکم کرد کہ
خایہ مبارزخاں را بریدہ انداختند تا ہم ایں بے خایہ شود ہمچناں کردند پس مبارزخاں
شہید شدند وقبر ایشاں در پانی پت است چوں ایں خبر بحضرت مخدوم رسید بغضب
آمدہ در حق جمیع سالاران وآں خوجہ سرا بد دعا کردند چنانچہ از سالاران نام ونشاں
در خطہ پانی پت نماندہ ویک رقعہ حضرت مخدوم بر سفال نوشتہ بسوئے علاؤالدین
بادشاہ دہلی بہ شتاب نمودہ نوشتہ بودند۔ کہ علاؤالدین شحنہ دہلی را اعلام آنکہ
پس دریدہ وپیش بریدہ با درویشاں کہ تا آنچہ قہر بر رویش رسیدہ ستیزندہ کہ طراق
آں بعرش رسیدہ اگر بجایش دیگر رسد فبہا الا نہ جائے تو دیگر رسد علاؤالدین
بر تخت شاہی نشستہ بود کہ سفال حضرت مخدوم پیش وے آمدہ افتاد خواندہ در خوف افتاد ہموں وقت
اورا از منصب وخدمت برطرف کرد آخرش آں خوجہ سرا مبروص شدہ مرد
بعدہ حضرت مخدوم تشریف بدہلی فرمودند۔ نقل است کہ روزے حضرت مخدوم
بر فصیل مسجد برائے وضو نشستہ بودند فیلان بادشاہی را آراستہ کردہ ورنگ
چنانکہ رسم است بجرا بادشاہی مے بردند در آں میان یک زنجیر فیل کلاں و
خوبصورت با مستی تمام میرفت حضرت مخدوم را خوش آمد وعالم مستی پیدا شد فرمودند
اے فیلباناں فیل را پیش بیار فیلبان حضرت مخدوم را نشناخت گفت اے درویش
فیل مست است حضرت مخدوم فرمودند ما ہم مستیم مست بہ ملاقات مست
نخواہد رفت آخرش ہر چند کہ فیلبان فیل را بسمت قلعہ بادشاہی میراند فیل بسوئے
فصیل میرفت بسوئے حضرت مخدوم بے اختیار شدہ آمدہ پابوسی کرد حضرت
مخدوم خرطومش گرفتہ بوسہ دادہ رخصت دادند از انروز فیلبانرا دست

میداخت و در عالم جذبه و طیر و سیر فیلان از جنگل برائے سواری حضرت مخدوم مے
آمدند حضرت سوار شده سیر عالم میکردند و حضرت مخدوم چهل سال کسب کردند و چهل سال
در درس وقت محو و عبادت حق مشغول بودند و چهل سال ریاضت صوفیه کردند و چهل سال
در جذبه بودند و درین جذبه سیر تمام عالم ظاهری و باطنی و علوی و سفلی نمودند چنانچه
حضرت مخدوم تفصیلاً و مجملاً در حکمنامه خود فرمودند که گاہے این درویش در خطه بابل بته
میشود و گاہے در مکه و گاہے در مدینه این فرمودن حضرت مخدوم خلاف نیست که
عالم سیر و طیر بودند چهل سال در عالم سلوک بقصبه کرنال که ولایت حضرت مخدوم و
موضع بوڈہ کھیڑہ در چله و گوشه نشینی گذرانیدند نقل است که روزے حضرت
مخدوم در موضع بوڈہ کھیڑہ و چهار دیوار خام در صحرا بیکجا نشسته بودند خادم حضرت
آمده خبر کرد که حضرت سلامت شهباز قلندر با پانصد قلندر برائے شما آمده
است حضرت مخدوم فرمودند که برادرے از ولایت برائے این درویش آمده است
استقبال باید کرد حضرت مخدوم بر یکے دیوارے از چهار دیوار سوار شدند و فرمودند
که اے دیوار خام برادر شهباز بر شیر سوار شده آمده پیش من الحال بجز تو سواری نیست
بحکم خدائے تعالی رواں شو دیوار رواں شد حضرت مخدوم بر دیوار سوار شده آمده
و با شهباز قلندر ملاقات کردند و مهمان جانے دعوت درویشان کردند و همراه شهباز
قلندر پانصد نفر ظاهری و پانصد غایب بودند حضرت یک دیگ گوشت یخنی پختن
یکمن ده آثار و یکمن و ده آثار در آن نمک پختند و یکمن ده آثار حبوبات چنانچه
کنند در بیت حضرت مخدوم است پختند و همراهیان سیر شده خورانیدند و طعام باقی ماند
بعد از رخصت شدند و آں دیوار تا هنوز در بوڈہ کھیڑی قایم است و زیارتگاه مردمان

شرق و غرب و جنوب و شمال است بیعت مردان خدا خدا نباشد ؛ لیکن از خدا جدا نباشند ؛
نقل است روزے قطب الاقطاب جدی و مرشدی حضرت مخدوم جلال الدین
کبیر اولیا پانی پتی قدس سرہ بزبان گوہر فشان میفرمودند کہ پدر بزرگوار من خود کاشتی
میکردند روزے غلہ تیار شدہ بود حضرت دلیلی این خادم الفقرا را فرمودند کہ بابا
غلہ تیار شد بر اعرابہ بار نمودہ بیار بدین من برچاہ زراعت خود رفتہ غلہ را بر اعرابہ بار میکردم
ناگاہ قطب الاقطاب حضرت مخدوم بر فیل سوار شدہ از غیب حاضر شدند من
ترسیدم کہ حق سبحانہ تعالے خیر گرداند کہ شیر ربانی با مستی تمام بر فیل سوار
شدہ مے آید حضرت مخدوم جائیکہ من نشستہ بودم ہمانجا تشریف آوردند و فیل
از نظر من غائب شد من برخاستم و تعظیم حضرت بجا آوردم و یک سبد از غلہ
پر کردہ نیاز حضرت مخدوم پیش کردم حضرت مخدوم آں غلہ را نزد این درویش از طرف
خود عنایت فرمودند و در حق من دعاء خیر کردند و گفتند کہ انشاء اللہ تعالی عنقریب
عارف ربانی میشوی و از پشت تو بقدر عدد حبہ غلہ فرزندان خلف خواہند شد
بعدہ حضرت مخدوم رخصت شدند شکرانہ الٰہی بجا آوردم و از برکت دعا حضرت مخدوم
را معرفت حق سبحانہ تعالی روزی شد و فرزندان ہم خلف شدند نقل است کہ
روزے حضرت مخدوم در عالم جذب در خطہ پانی پت بودند وقت صبح بود کہ بانگ
نماز دادند و مولانا سراج الدین رکوعی پیش حضرت مخدوم آمدہ التماس کردند کہ حضرت
وقت سنت است سنت ادا کنند حضرت مخدوم فرمودند کہ تکبیر بگوئید تا کہ فریضہ ادا کنم
تکبیر گفتند و فریضہ ادا کردند چون روز روشن شد و آفتاب بر آمد مولانا سراج الدین کوعی
این مقدمہ را قاضی و مفتیان شہر پیش اظہار نمودند جمیع دانشمندان پیش حضرت

مخدوم آمدند و التماس کردند که یا حضرت بخشیده ایم ولیکن گفتن نتوانیم حضرت صلوٰة فجر که سنت موکده است چرا ادا نکردند حضرت مخدوم قدس سرهٗ جواب دادند که از مدینه منوره دیشب بخط پانی پت آمده ام و پانصد درویش کامل همراه من بودند رخصت کرده ام فرمان فخر موجودات سرور انبیا صلے اللہ علیه وسلم چنین است که اے شرف الدین تو از آن مالی سنت خود را بتو بخشیدم مدت است که نماز فریضه میگذارم آخرش جمیع دانشمندان با حضرت مخدوم مباحثه کردند حضرت مخدوم هر یکے را جواب شایسته دادند که هشتاد سال است که خرقه سیاه پوشیده ام و عارف ربانی گشته ام و در سلک صوفیه در آمده ام در آن هنگام در زمره شما بودم کسے با من دم نمیزد و از سر من باز آئید و گرنه چیزے دیگر پیدا خواهد شد بعد فرمودن حضرت مخدوم ایں جواب همه خاموش بودند و رخصت شدند بعدهٗ حضرت مخدوم در عالم مستی و استغراق گاه گاه نماز فریضه هم نمیگذاردند و میفرمودند که حق سبحانهٗ تعالی دریں حالت مرا نماز فریضه خود را بخشیده چنانچه رسول مقبول صلے اللہ علیه وسلم سنت خود را تا مدت چهل سال ـ حال حضرت مخدوم هم چنیں بود و بعد گذشتن ایں حالت باز در عالم سلوک بودند و یکسر مو از شرع شریف تجاوز نمیکردند و مریدان میگفتند و اکثر مریدان حضرت مخدوم اهل کمال بودند و مناقب ایشاں بسیار مشهور اند و بادشاهان دامی و درمی بطریق نیاز قبول نکردند هرچند که ایشاں نیازے آوردند چنانچه سلطان جلال الدین و سلطان علاؤ الدین وغیره نقل است که روزے حضرت مخدوم قدس سرهٗ در چهار دیوار خام بصحرا بوڈه کهیڑه نشسته بودند که در آنوقت سن شریف حضرت مخدوم یکصد و هشتاد سال رسیده بود بسجادهم فرمودند که قصبه کرنال برو و از انجا برائے من سوارے بیار خادم همچناں کرد و در قصبه کرنال آمده پالکی برائے حضرت مخدوم برده حضرت

مخدوم در پالکی سوار شده بقصبه کرنال تشریف آوردند جمیع متوطن قصبه مذکوران اکابر
واصاغر که نامے بودند آمده ملاقات نمودند حضرت مخدوم فرمودند که مدت چهل سال است
که صائمیم آب و طعام نخورده ام الحال میخواهم که روزه افطار کنیم یخنی و جزات و نان تنک
پخته بیارید مردم شهر همچنان کردند حضرت مخدوم یک لقمه در دهن انداخته و او را خائیده
خلاصه را بگلو فرو بردند و باقی را از دهن مبارک برآورده حواله یکے خدمتگار کردند و فرمودند
که این را جائے دفن خواهد کرد تا کسی نخورد خادم او را گرفته و از حضور حضرت مخدوم
جدا شده در دل گذرانید که پس خورده قطب است من این را بخورم که از برکت این لقمه
مرا عرفانی حاصل خواهد شد بهماندم او را تناول کرد گویند که آن خادم تا مدت عمر خود در
عالم جذب بوده بعده حضرت مخدوم متصل آبادی قصبه کرنال موازی بست بیگه اراضی
اندرون قصبه مذکوره بمبلغ یکصد روپیه خرید کردند و در زمینے که متصل قصبه است دائره
درست کردند تا مدت ده سال آنجا اقامت داشتند و بیاد حق تعالی محظوظ بودند روزے
موسم برسات بود که آواز طاؤس بگوش شریف حضرت مخدوم رسید آنوقت مزاج شریف
حضرت مخدوم خوش شد بخادم فرمودند که سواری تیار کنند که آواز طاؤس خود را بصحرا
موضع بوڈه کهیڑه بشنوم خادمان سواری تیار کرده و حضرت مخدوم در آنجا تشریف
آوردند و تا مدت ده سال دیگر در آنجا اقامت داشتند روزے حضرت مخدوم
بخادم خود فرمودند که وقت وصال من قریب رسیده است انشاء الله تعالی بتاریخ دوازدهم
ماه رمضان المبارک سنه ۷۲۴ هفتصد بست چهار هجری صلعم روز جمعه قبل از نماز زین عالم فانی انتقال خواهم کرد
قبر من در دائره خواهند کرد و مقبره و گنبد نخواهند کرد تا که من بشارت نه کنم پس آخر تا
آن روز و آن وقت در رسید حضرت مخدوم بموضع بوڈه کهیڑه و در صحرا باحاطه جهوتی دیوار

خاص ازین عالم فانی بعالم جاودانی رحلت فرمودند و بزرگان قصبه کرنال حاضر شده ایشان
جمع شده در بوده کبیره رسیده حضرت را معاینه نمودند که بر پیشانی حضرت مخدوم منقش بود
کرامات عاشق الله فی عشق الله القصه بزرگان قصبه مذکور حضرت مخدوم را در
قصبه آوردند تجهیز و تکفین مشغول شدند و در زمینے که مبلغ یکصد روپیه خرید کرده بودند و
عمارت ساخته بودند حضرت مخدوم را غسل دادند و در دائره دفن کردند بعد انقضاے مدت
ده روز اولاد دختری قدوت الواصلین حضرت نظام الدین قتال عراقی عرف شیخ
صوفی قدس سره که در پانی پت بودند بقصبه کرنال آمدند تا نعش مبارک حضرت مخدوم
را در پانی پت برند و آنجا دفن کنند اولاً آمده با برادران خود که اولاد دختری شیخ المشائخ
حضرت نظام الدین قتال عراقی از جهت دوم که در قصبه کرنال بودند گفتگو کردند و در میان
ایشان منازعت گشت آخرش برهمین اتفاق افتاد که قبر مبارک را واکرده تابوت در پانی پت
برند چون قبر حضرت مخدوم را واکردند هیچ نیافتند آخر مایوس گشته یک مشت خاک از آنجا
برداشته در پانی پت بردند و مقبره گنبددار باشان رفیع بنا کردند در آنجا زیارتگاه شد
این خادم الفقرا روزے بخدمت جدی و مرشدی حضرت مخدوم جلال الدین کبیر الاولیا
پانی پتی نشسته بود و التماس کردم که حضرت مرقد شریف حضرت مخدوم قدس سره آیا
اعتبار در کرنال است یا در پانی پت حضرت جدی و مرشدی فرمودند که هر دو جاے
است التماس کردم که حضرت این چه معنی دارد که قبر یک شخص دو جا باشد حضرت
فرمودند که اگر راست بگوییم نعش مبارک حضرت مخدوم در قصبه کرنال است توجه حضرت بر متوطنه
آنجا است اینجا هم است و این چه عجب است که قبر اولیاء الله متعدد هم میشود چنانچه قبر شیخ المشائخ
حضرت عبد العزیز مکی رحمة الله علیه در چهار جاے است یکے در مکه دوم در پاک پتن دوم جا

دیگر ہمہ جا سے توجہ ایشان مبذول است لیکن جائیکہ ولایت ایشان است بیشتر است
زیراکہ زمام کار نیک وبد آنجا بموجب امر الہی واجازت خلاصہ کائنات محمد صلے اللہ علیہ وسلم
واجازت پیران ما مفوض میباشد بنا بران توجہ حضرت مخدوم بامردم کرنال بیشتر است
بہ نسبت توجہ بامردم پانی پت زیراکہ کرنال ولایت حضرت مخدوم است ونعش مبارک دراینجا
است ومناقب حضرت مخدوم دیگر بسیار اند کہ خارج از احاطہ بیان لیکن آنچہ از زبان
گوہر فشان حضرت مخدوم جلال الدین کبیر الاولیا وبزرگان دیگر مسموع گشت در تحریر افتاد

والله اعلم بالصواب

تمت

۸۵۰۲

التماس

اما بعد حقیر فقیر پرتقصیر مسکین حافظ سعید الدین احمد بناولی چشتی نظامی ملتمس ہے
کہ یہ کتاب لاجواب کہ جسکا ہر ایک نقطہ در بے بہا اور ہر لفظ غنچہ دلکشا ہے اکثر اصحاب خدا یقین
معانی و رموز دان معرفت یزدانی کو اسکی تلاش تھی کیونکہ جو حالات حضرت قلندر صاحب
دیکھے یا سنے گئے قابل اطمینان وتسلی بخش نہ تھے چونکہ مصنف کتاب ہذا کاشف رموز تفرید و توحید
اسرار توحید حضرت محمد رکن الدین صاحب مرید مخدوم جلال الدین کبیر الاولیا قدس سرہ
العزیز ہمعصر حضرت قلندر صاحب تھے ہیں اسلئے انکا کلام بلاغت نظام نہایت صحیح ودرست
ویقینی کو سمجھ کر خیال کرنا چاہئے اسلئے نسخہ ہذا اسی ہیچمدان جناب استاد مرشد نا پیر دستگیر روشن ضمیر
قبلہ مولوی احمد حسن صاحب چشتی نظامی دام فیضہم دہلوی ثم گنجپوری نے بہم پہنچائی
اور بعد وصال حضرت مولانا مغفور زیب الفقرا دوست بال نسبتی شیخ عبد الحق صاحب نیر سہیل چشتی
شاہ آباد ضلع کرنال کو منجانب اللہ ہدایت ہوئی اور شوق ہوا کہ اسکو طبع کرائے تاکہ عالم کی چشم تاریک
اسکی ضیاء النور سے منور و درخشان ہو جائے ہے کہ خواننده عالم طمع دارم - زان کہ من بندہ گنہگارم

مسکین حافظ سعید الدین احمد بناولی چشتی نظامی